

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بعد از اینکه بیان نمودیم دو طایفه از روایات داریم، که یک طایفه دلالت دارد زن از عقال زوج محروم است و طایفه دیگر دلالت دارد زن از کلّ ماترک زوج ارث می‌برد؛ سؤال این بود که آیا می‌توان گفت چون آیه شریفه **(وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ ۚ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّلُثُ مِمَّا تَرَكْتُمْ ۚ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۚ)** عمومیت دارد و آن روایاتی که با این آیه شریفه موافق است بر دیگر روایات ترجیح دارد؟ در این صورت، نتیجه قول ابن جنید اسکافی و قاضی نعمان مصری می‌شود و بر خلاف اجماع همه فقهای شیعه جز ابن جنید می‌شود.

بررسی استفاده عموم از آیه شریفه 12 سوره نساء

نکته‌ای که لازم است در آن دقت شود، این است که با قطع نظر از روایات، آیا از آیه شریفه عمومیت استفاده می‌شود یا نه؟ آیه می‌فرماید **(وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ ۚ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّلُثُ مِمَّا تَرَكْتُمْ ۚ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۚ)** اولاً باید گفت که این آیه در مقام بیان چه مطلبی است؟ آیا می‌خواهد بفرماید زن در صورتی که از شوهر ولد ندارد، یک‌چهارم از جمیع ترکه را ارث می‌برد یا آیه شریفه فقط در مقام بیان سهم الارث زن است و دیگر بیان نمی‌کند که از همه ماترک ارث می‌برد یا از برخی از ماترک ارث نمی‌برد؟ هنگامی که به کلمات مفسرین مراجعه می‌کنیم، بسیاری از آنها به این نکته تعرضی ندارند که آیا از «ما ترکتم» عمومیت استفاده می‌شود یا نه؟ مرحوم فاضل جواد صاحب کتاب مسالک الافهام - که از کتاب‌های دقیق آیات الاحکام است - در صفحه‌ی 175 از جلد 4 تصریح کرده است که از آیه شریفه عموم استفاده می‌شود. ایشان می‌فرماید: «و مقتضى العموم أنّ لها الربع أو الثلث من جميع ما ترك الزوج». اهل سنت نیز وقتی می‌خواهند به شیعه اعتراض کنند، می‌گویند قرآن دلالت بر جمیع ماترک دارد؛ و این را به عنوان امر مسلمی قرار داده‌اند. حال، آیا واقعاً «ما ترکتم» دلالت بر عموم دارد؟ «ما» در اینجا موصوله است و «ترکتتم» صله آن است. در الفاظ عموم، هیچ لغوی و در اصول، هیچ اصولی، هنگامی که الفاظ عموم را بیان می‌کند، نمی‌گوید یکی از الفاظ عموم، موصولات است. حال، چطور در اینجا آمده‌اند از موصول استفاده عموم کرده‌اند؟

در کتاب صيانة الابانة آمده است: **إنّ الموصول موضوع بإيجاد الإشارة موصول برای ایجاد اشاره وضع شده است و بهذا یعنی همین که موصول مفید ایجاد اشاره است امتازات «ما» الموصولة عن الموصوفة مای موصوله از مای موصوفه جدا شده است؛ یعنی در مای موصوفه اشاره نیست، ولی در مای موصوله اشاره هست لأنّ معنی ما الموصولة ما يعبر عنه بالفارسيّة «آن چیزی» بخلاف الموصوفة فإذا كان في البيت شيء معهود رجعت الإشارة إليه اگر شيء معینی باشد، «ما» به آن برمی‌گردد و إلا اگر شيء معینی نباشد فالموصول يشمل جميع ما يمكن أن يشار إليه وقتی می‌گوید «ما ترکتم» یعنی هر چیزی که شما از خودتان به جا گذاشتید یا آن چیزی که شما از خودتان به جا گذاشتید. سؤال می‌شود که چرا به همه اشاره می‌کند؟ می‌فرماید: لأنّ القول باختصاص الإشارة ببعض دون بعض ترجيح بلا مرجح اگر بگوییم به بعضی اشاره دارد و به بعضی اشاره ندارد،**

می‌شود ترجیح بدون مرجح فعلی هذا يكون مفاد الآية الكريمة عموم إرث الزوجة من أعيان التركة مفاد آیه شریفه این است که زوجه از تمام ترکه ارث می‌برد.

اشکالات بر استفاده عموم از آیه

به نظر ما اصل اینکه کلمه «ما ترکتم» قابلیت افاده عموم دارد، تردیدی در آن نیست؛ «ما ترکتم» را هم می‌شود در جمیع ماترک استعمال کرد و هم در بعض ماترک می‌شود استعمال کرد. استعمال در هر دو نیز استعمال حقیقی است؛ اما برای عموم وضع نشده است؛ برای اینکه وقتی به موارد استعمال مراجعه کنید، موارد زیادی را مشاهده می‌کنید که عرب کلمه‌ی «ما» را برای یک شیء استعمال می‌کند؛ مثلاً در مورد یک چیزی که از دور می‌آید، عرب می‌گوید: «انظر إلی ما ظهر» و اصلاً این تعبیر معروف است که الفاظ موصول از الفاظ مبهم است؛ گاه از آن اراده عموم می‌شود و گاه از آن اراده خصوص می‌شود؛ و لذا، این موصول احتیاج به صله دارد و باید دید که از صله چه چیزی استفاده می‌شود.

هیچ ادیبی نمی‌گوید لفظ مای موصوله همانند لفظ کلّ است؛ بلکه لفظ «ما» از جهت معنا، عموم و خصوص و جمیع جهات، مبهم است. به همین جهت، بیان نمودیم هنگامی که اصولیین بحث الفاظ عموم را بیان می‌کنند، نکره در سیاق نفی را می‌گویند، اما هیچ گاه نمی‌گویند موصول و صله جزء الفاظ عموم است. بنابراین، این استدلالی که در کتاب صیانة الابانة آمده، از اساس مخدوش است؛ چرا که در معانی الفاظ نمی‌شود از لغت استنباط کرد؛ بلکه باید دید آیا «ما» برای عموم وضع شده است یا نه؟ آیه شریفه **﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾** که در بحث آیات الاحکام این را مورد بحث قرار دادیم، هیچ فقیه و لغوی نیامده است بگوید «**﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ﴾** یعنی «جمیع ما طاب»!

بعد می‌آییم سراغ صله، صله در اینجا «ترکتم» است. آیا «ترکتم» در تمام ترکه ظهور دارد یا در بعضی از ترکه ظهور دارد؛ کلمه‌ی «ترکتم» از نظر لغوی، خودش دلالت بر عموم ندارد؛ فقط می‌توان گفت که اطلاق دارد؛ چرا که اگر بعض از ترکه مقصود بود، کلمه‌ی «بعض» را می‌آورد؛ حال که این کلمه را نیاورده است، از آن تمام ترکه استنباط می‌شود. می‌گوییم: پس می‌خواهید عموم را از اطلاق استفاده کنید؟ در این صورت، باید احراز کنید متکلم از این نظر در مقام بیان است؛ در حالی که روشن است خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه در مقام بیان جمیع ماترک یا بعض ماترک نیست؛ بلکه در این آیه سهم الارث زن در جایی که بچه دارد و جایی که بچه ندارد بیان شده است.

آیه در مقام بیان ربع و ثمن است؛ اما در مقام بیان این نیست که زن از جمیع ترکه ارث می‌برد یا از بعض ترکه؛ از کجا معلوم که آیه در مقام بیان این باشد؟ به نظر ما، آیه شریفه در مقام بیان این جهت نیست. پس ما نمی‌توانیم از مای موصوله عموم را استفاده کنیم، نه به وضع و نه به اطلاق؛ از کلمه‌ی «ترکتم» با اطلاق می‌توان عموم را استفاده کرد، اما این در صورتی است که متکلم از این نظر در مقام بیان باشد؛ در حالی که در مقام بیان نیست. در آیه قبل می‌فرماید **﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾** آیه در مقام بیان این است که بگوید پسر دو برابر دختر می‌برد؛ حال، اگر فرزندی پدرش را کشت، می‌گوید قاتل ارث نمی‌برد؛ اگر فرزند پدر مسلمان، مرتد و کافر شود، ارث نمی‌برد؛ آیا می‌توان گفت آیا تمام این موارد را شامل می‌شود اما بعد تخصیص می‌خورد؛ خیر، چنین نیست؛ آیه در مقام بیان این نیست که وارث کیست؛ بلکه می‌گوید: آنکه وارث است، پسر دو برابر دختر ارث می‌برد. در ما نحن فیه به این نتیجه می‌رسیم - والله اعلم - که آیه شریفه در مقام بیان ربع و ثمن است؛ اما اینکه آیا از جمیع ترکه ارث می‌برد یا از بعضی از آن؛ اصلاً در مقام بیان این نیست و هیچ اشکالی ندارد که آیه از نظر اینکه منظور از ماترک چیست، اجمال داشته باشد.

مطلب بعد این است که این احتمال وجود دارد که «من» در «مما» تبعیضیه باشد؛ در این صورت مشکلی حل می‌شود؛ ولی یک اشکالی دارد و آن اینکه برای مرد هم این «من» هست؛ می‌فرماید: **﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ﴾**

فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ أَلْبَنُ مِمَّا تَرَكَنَ در اینجا هم باید تبعیضیه گرفت. بنابراین، همان راه اوّل را طی می‌کنیم که از آیه عموم استفاده نمی‌شود، این نکته اوّل.

استفاده از مرجحات هنگام مخالفت تباینی

نکته دوم: اگر فرض کنیم که از آیه عموم استفاده می‌شود، اینکه در باب تعادل و تراجیح بیان شده است که روایات مخالف کتاب را ردّ کنید و موافق را اخذ کنید، اگر قرآن عام بود و روایت خاص، ما نمی‌توانیم بگوییم که روایت مخالف با قرآن است؛ چرا که منظور از مخالفت، مخالفت تباینی است؛ اصلاً مخالفت به عام و خاص را مخالفت نمی‌گویند. بنابراین، در اصول می‌گویند: بین عام و خاص و بین مطلق و مقید تعارض وجود ندارد. آنچه که در روایات آمده است در مورد مردود دانستن مخالف کتاب، منظور مخالف تباینی است؛ وگرنه عمومات بسیاری در قرآن داریم که روایات بسیاری مخصّص آنها هستند.

بررسی تقدیم و تأخیر مرجّحات

نکته سوم: اگر باز یک قدم تنزّل کردیم و گفتیم روایاتی که می‌گوید مخالف قرآن را کنار بگذارید، هر مخالفتی را می‌گوید. روایتی که از رواندی خواندیم مبنی بر آنکه «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْذُوهُ» بگوییم: این مخالف، هرگونه مخالفتی را شامل می‌شود؛ هرچند به صورت مخالفت عموم و خصوص باشد. در جلسه گذشته بیان نمودیم اگر روایتی موافق با قرآن بود - مرّجّ مضمونی - ترجیح دارد و اگر روایتی مخالف با عامّه بود - مرّجّ جهتی - نیز ترجیح دارد؛ حال، سؤال این است که اگر دو روایت باشند که یکی مرّجّ مضمونی دارد و دیگری مرّجّ جهتی، کدام یک مقدّم هستند؟ آیا مرّجّ مضمونی بر مرّجّ جهتی مقدّم است، یا بر عکس است و مرّجّ جهتی بر مرّجّ مضمونی مقدّم است و یا اینکه اصلاً ترتیبی وجود ندارد؟

اینجا باید علی المبنّا صحبت کنیم. اگر کسی مرّجّ مضمونی را بر مرّجّ جهتی مقدّم دانست، نتیجه، همان فتوای ابن جنید می‌شود؛ چرا که مضمون صحیح‌ه‌ی ابن ابی یعفور با آیه شریفه یکی است.

و اگر کسی مرّجّ جهتی را بر مضمونی مقدّم دانست، اینجا به نتیجه‌ی دیگری می‌رسیم. اما در مورد روایت راوندی، هرچند مرحوم آقای خویی به آن استدلال کرده‌اند و مرحوم والد ما در اصول فرموده‌اند: مرحوم شیخ این روایت را صحیح می‌داند؛ امام (ره) هم این روایت را مصحّح می‌داند؛ اما ظاهر این است که این روایت غیر معتبر است و در آن افرادی هستند که یا مجهول الحال هستند و یا بین چند نفر مشترک هستند.

و اگر گفتیم که بین مرجّحات ترتیبی نیست و هیچ کدام مقدّم بر دیگری نیست، باید فرض کنیم که هر دو مرّجّ برود کنار، مثل این است که **تعارضاً تساقطاً**؛ بعد از تساقط می‌گوییم: روایات بسیاری می‌گوید زن از عقال محروم است و ارث نمی‌برد و فقط یکی و دو روایت است که می‌گوید زن از همه چیز ارث می‌برد و این دو روایت، تاب معارضه با آن 17 روایت را ندارد. در نتیجه، باید بگوییم زن از عقال ارث نمی‌برد.

نکته

در خاتمه این نکته را نیز بیان کنیم که در بعضی از نوشته‌ها که از نظر قدرت استنباطی در حدّ بسیار نازلی هم هستند، گاه اعتراض شدید کرده‌اند بر مرحوم صاحب جواهر و امثال ایشان که چرا فقهای شیعه قرآن را رها می‌کنند و سراغ روایات

می‌روند و خود او گفته است در این بحث باید به قرآن اخذ کنیم. عرض می‌کنم گاه ما خود بر بزرگانمان افترا می‌بندیم؛ این مطلب واضح است که فقهای امامیه در آیات الاحکام بسیار دقیق‌تر از فقهای عامه حرف زده‌اند؛ نکاتی که در «[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَتِجَارَةَ عَنْ تَرَاضٍ](#)» بیان شده است، بسیار عمیق‌تر و دقیق‌تر از فقهای عامه است. لیکن نکته این است که آنها - فقهای امامیه - در این بحث، یا عموم را از آیه استفاده نکرده‌اند و یا اگر هم عموم را استفاده کرده‌اند، می‌گویند خبر واحد هم می‌تواند مخصّص قرآن باشد، وگرنه خبر متواتر مسلماً می‌تواند مخصّص قرآن قرار بگیرد.

چرا در اینجا کسی که از نظر قدرت فقهی یک میلیونیم صاحب جواهر هم نیست، بیاید به مرحوم صاحب جواهر حمله کند و بگوید اینها بی‌اعتنایی به قرآن کرده‌اند و بعد هم عباراتی را به عنوان شاهد ذکر کند؟ خیر، مسأله برای این بزرگان مسلّم بوده و هر جا که آیات قرآن مورد استناد بوده، محکم به آن استدلال کرده‌اند؛ و من این نکته را عرض کنم که والد ما رضوان الله تعالی علیه در بحث حجّ می‌فرمودند از آیه [\(وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ\)](#) تاکنون بیش از صد فرع فقهی استفاده کرده‌ام. آیا می‌توان گفت فقهای شیعه به قرآن بی‌اعتنایی کرده‌اند؟ از مرحوم امام کتابی در مورد آیات قرآنی که ایشان به آنها در فقه و اصول استدلال کرده‌اند چاپ شده است که بیش از هزار صفحه است و هر صفحه‌ی آن دارای نکات عمیق و دقیق و جدید است و به اندازه یک جلد کتب اهل سنت است. لذا، این حرف‌ها را نباید زد و گفت روایات را کنار بگذاریم.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ